

نمایندگان مکتب مشاء (۱)

فارابی^۱

مطالعه آزاد



حکیم ابونصر محمد فارابی، از داناترین و وارسته‌ترین دانشمندان و فرزنانگان ایران است که به حق او را معلم ثانی لقب داده، او را بعد از ارسطو برترین حکما و بنیان‌گذار و مؤسس فلسفه‌ی اسلامی دانسته‌اند.

فارابی در حدود سال ۲۶۰ هجری در دهکده‌ی وسیج، از نواحی فاراب ترکستان متولد شد. نژادش ایرانی و پدرش سردار

سپاه بود. او از دوران جوانی به تحصیل فقه و حدیث و تفسیر قرآن پرداخت. سپس به بغداد رفت و از محضر ابوبشیرمتمی بن یونس، حکیم معروف که از دانشمندان و مترجمان قرن سوم و چهارم هجری است، استفاده کرد. سپس به حران — که تا آن زمان هنوز اهمیت علمی خود را حفظ کرده و مرکز عده‌ای از فلاسفه بود — سفر کرد و در آنجا منطق را تا آخر کتاب برهان نزد یوحنا بن حیلان خواند. آن‌گاه به بغداد بازگشت و به تحصیلات خود ادامه داد تا دانشمندی

۱- به زبان لاتینی، آلفارابیوس Alfarabius.

بلند آوازه و فیلسوفی بلند پایه شد و طالبان علم و حکمت به دور او گرد آمدند. فارابی در سال ۳۳۰ به مصر رفت و در حدود سال ۳۳۴ مرکز فرهنگی دیگری در حلب توجه او را به خود جلب کرد. در این شهر، دربار دانش پرور سیف الدوله ی حَمَدانی، مجمع برجسته ترین شاعران، ادیبان، دانشمندان و حکیمان بود و در آن فضایی علمی و فرهنگی برای هرگونه تحقیق آزاد فراهم شده بود. امیر سیف الدوله، مَقدم فارابی را بسیار گرامی داشت و در تکریم او از هیچ کوششی فروگذار نکرد. پس از این که سیف الدوله دمشق را فتح کرد، فارابی به همراه او وارد دمشق شد و در این شهر اقامت گزید؛ تا سال ۳۳۹ که در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد.

شخصیت اخلاقی

فارابی شخصیتی وارسته داشت و زندگی در دربار با شکوه و جلال سیف الدوله هرگز او را وسوسه نکرد بلکه در همه ی احوال حق و حقیقت را بر همه چیز مقدم می داشت. او از همان دوران جوانی که به تحصیل اشتغال یافت، تهی دست و کم بضاعت اما بسیار کوشا بود. چنان که برای گذران زندگی باغبانی می کرد. شب ها در نور چراغ پاسبانان درس می خواند و اغلب تا صبح بیدار می ماند. او کار علمی را با سادگی و قناعت پیشگی آمیخته بود و با این که از برترین دانشمندان عصر خود و از ارجمندترین کسان در نزد سیف الدوله به شمار می رفت، از پوشیدن جامه های فاخر و مراعات آداب دربار خودداری می کرد. فارابی لباس های محلی می پوشید و به جای حضور در تالارهای قصر سلطنتی، بیشتر وقت خود را در طبیعت می گذرانید. او کتب و رساله های خود را کنار جویبارها و میان سبزه زارها به رشته ی تحریر درمی آورد و اغلب، مجالس درس خویش را در دامن طبیعت برگزار می کرد و در حالی که امیر حَمَدانی هر نوع اسباب راحتی و آسایش را برای او مهیا کرده بود، زندگی

را به سختی می‌گذرانید و روزانه بیش از چهار درهم هزینه نداشت. بدین جهت، مقام فلسفی فارابی را هم پایه‌ی ارسطو و شخصیت اخلاقی و معنوی او را همانند افلاطون دانسته‌اند. زمانی از وی پرسیدند: «تو داناتری یا ارسطو؟» پاسخ داد: «اگر من در زمان او می‌زیستم، البته بزرگ‌ترین شاگرد او بودم.»^۱

شخصیت علمی و فلسفی

فارابی تقریباً در تمام رشته‌های علمی و فلسفی زمان خویش، از جمله ریاضیات و موسیقی و منطق و مابعدالطبیعه و سیاست و اخلاق، استاد و صاحب‌نظر و صاحب‌تألیف است با این‌که عملاً به پیشه‌ی طبابت نپرداخته او را در شمار پزشکان آورده‌اند و هرچند به شعر و شاعری مشهور نبوده، اشعاری به زبان فارسی و عربی به وی نسبت داده‌اند. در حدود سی جلد کتاب و رساله در رشته‌های گوناگون علمی و فلسفی از فارابی به یادگار مانده که از زمان او تاکنون در شرق و غرب مورد توجه و مراجعه و مطالعه‌ی علما و حکما بوده است. بعضی از آثار مهم او عبارت‌اند از:

۱- **احصاء العلوم**: شامل هشت فصل است و نویسنده در هر فصل به یکی از شاخه‌های علوم مثل علم زبان، منطق، ریاضیات، نجوم، مابعدالطبیعه، فقه، کلام و سیاست پرداخته است.

۲- **فُصُوصُ الْحِکْمِ**: در مابعدالطبیعه و علم توحید است. لحن فارابی در این کتاب به لحن عرفا شباهت دارد و عباراتش نمودار عشق راستین او به حق و وجد و حال معنوی اوست.

۳- **رساله‌ی اغراض مابعدالطبیعه**: این کتاب شرحی است بر کتاب «مابعدالطبیعه» اثر ارسطو و با این‌که بسیار کوتاه است، محتوایی بسیار ارزشمند دارد و فیلسوفان اسلامی برای فهم صحیح مطالب ارسطو از آن بسیار بهره برده‌اند. از جمله این سینا اذعان کرده است که پس از آن‌که چهل بار مابعدالطبیعه‌ی ارسطو را خوانده و نفهمیده است، به یاری این رساله به اغراض ارسطویی می‌برد و مشکلات مابعدالطبیعه‌ی ارسطو برایش حل می‌شود.

۱- ابن خَلْکان، وفيات الاعیان، ج ۲، صفحه‌ی ۱۹۷.

۴- رساله‌ی جمع بین رأی دو حکیم: فارابی در این رساله، آرای افلاطون و ارسطو را بیان می‌کند و بنابر نظر خویش به تفسیر موارد اختلاف و رفع آن‌ها می‌پردازد. در واقع، این کتاب زمینه‌ای است برای این که فارابی آرای خود را به مثابه فلسفه‌ی درست بیان کند و به همین جهت، نه یک پژوهش فلسفی صرف برای شناساندن تفکر دو حکیم بزرگ یونان، بلکه طرح تأسیس فلسفه‌ی اسلامی است.

۵- مقاله فی معانی العقل: فارابی در این مقاله عقل را تعریف کرده و اقسام و معانی آن را شرح داده است.

۶- کتاب موسیقی کبیر: این کتاب از ارزنده‌ترین آثاری است که در علم موسیقی از دنیای قدیم برای ما به یادگار مانده است. کتاب موسیقی کبیر در شرق و غرب تأثیر فراوان داشته است و از منابع معتبر این علم محسوب می‌شود. در باب تبخّر فارابی در موسیقی ماجرای نقل شده است که هرچند به افسانه می‌ماند اما خالی از لطف نیست:

روزی فارابی در حضور امیرسیف‌الدوله بود. امیر فرمان داد که خنیاگران حاضر شوند. آن‌ها با انواع آلات موسیقی حاضر شدند و شروع به نواختن کردند. فارابی به هریک از آنها خرده‌ای می‌گرفت و می‌گفت: خطا کردی! سپس از میان کیسه‌ای که همراه داشت، چوب‌هایی درآورده؛ آن‌ها را به هم وصل کرد و شروع به نواختن نمود؛ حاضران از آن نغمه به خنده افتادند. ابونصر آن‌را بازگشاد و این بار به طرز دیگری ترکیب کرد و بنواخت؛ همه‌ی حاضران گریستند. فارابی بار دیگر ترکیب را تغییر داد و آن‌را به گونه‌ای دیگر ساز کرد؛ این بار اهل مجلس همه به خواب رفتند. فارابی آن‌ها را خوابیده گذاشت و بیرون آمد. گفته‌اند سازی که «قانون» نامیده می‌شود، از ساخته‌های اوست.^۱

۷- آراء اهل مدینه‌ی فاضله

۸- سیاسات مدینه

۹- رساله‌ی تحصیل السعاده

کتاب ذکر شده در باب سیاست و اجتماعیات و اخلاق هستند.

۱- ابن خَلْکان، وفیات الاعیان، صفحه‌ی ۱۹۲. این داستان در منتخب رسائل اخوان الصفا نیز ذکر شده

فلسفه‌ی سیاسی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نپذیرفت و با اهل سیاست نیز معاشرت نداشت؛ با این حال، در باب سیاست بسیار اندیشید و آثار متعددی در این زمینه نوشت. به طوری که می‌توان او را مهم‌ترین فیلسوف سیاسی اسلام دانست. آرای سیاسی بخش عمده‌ای از آثار فارابی را تشکیل می‌دهد.

سعادت و مدینه

فارابی نیز مانند ارسطو انسان را مدنی بالطبع می‌داند. او معتقد است که افراد بشر برای بقا و دست‌یابی به برترین کمالات انسانی خویش نیازهایی دارند که به تنهایی از عهده‌ی تدارک آن‌ها بر نمی‌آیند؛ در واقع، تأمین نیازهای آن‌ها در گرو تشکیل جامعه‌ای است که هریک از اعضای آن عهده‌دار برطرف کردن بخشی از این نیازها گردد. از این‌رو آدمی بر حسب فطرت خود، به اجتماع گرایش دارد و می‌خواهد در مجاورت هم‌نوعان خویش زندگی کند. در حقیقت، نیاز متقابل انسان‌ها به یک‌دیگر عامل برپایی جوامع بوده است تا مردم به دور هم گرد آیند و به یاری هم به کمال و سعادت نزدیک شوند. پس هدف اصلی از اجتماع و مدینه و گردآمدن مردم در یک سرزمین، چیزی جز دست‌یابی به سعادت دنیا و آخرت نیست.

مدینه‌ی فاضله

بر این اساس، بهترین مدینه‌ها، مدینه‌ای است که مردم آن به اموری مشغول و به فضایی آراسته‌اند که در نهایت آن مدینه را به سوی سعادت رهنمون می‌سازد. فارابی چنین مدینه‌ای را، مدینه‌ی فاضله می‌نامد.

فارابی مدینه‌ی فاضله را به بدن انسان تشبیه می‌کند؛ بدنی که سالم و استوار است و همه‌ی اعضای آن برای حفظ حیات و تندرستی و رشد آدمی وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهند. همان‌طور که در بدن قلب بر همه‌ی اعضای بدن ریاست دارد و مواد لازم برای سوخت و ساز اعضا و دستگاه‌های بدن را به اندازه‌ی ظرفیت و نیاز به آن‌ها می‌رساند، در

مدینه‌ی فاضله نیز کسی هست که بر دیگران ریاست می‌کند و ریاست او عین برقراری نظام عدل و توزیع عادلانه‌ی امکانات اجتماعی است. پس مدینه‌ی فاضله به هیئت پیوسته و سازمان یافته‌ی بدن شباهت دارد؛ با این تفاوت که اعضای بدن طبیعی هستند و با قوای طبیعی خود عمل می‌کنند و پیوند آن‌ها جنبه‌ی تکوینی دارد ولی اعضای مدینه‌ی فاضله فضایل و اعمال اکتسابی و ارادی دارند و هر کدام برحسب استعدادهای خاص خود موقعیتی را در مدینه احراز می‌کنند که با نظام و سازمان مدینه هماهنگ است. همان‌گونه که در میان اعضای بدن برخی بر دیگران تقدم دارند، در میان اعضای مدینه نیز سلسله‌مراتبی برقرار است. دیدگاه فارابی درباره‌ی مدینه‌ی فاضله از مبانی مابعدالطبیعی‌ی او الهام گرفته است. از دیدگاه حکمت مشایی، جهان سلسله‌مراتبی دارد که در رأس آن ذات احدیت است و ملائکه و فرشتگان – که به عقول تعبیر می‌شوند – واسطه در تدبیر جهان آفرینش هستند تا برسد به عقل دهم یا عقل فعال^۱ که عهده‌دار نظم عالم طبیعت است. بدین ترتیب، در نظر فارابی نسبت عقل فعال به طبیعت مانند نسبت قلب به بدن و همانند نسبت رئیس به مدینه‌ی فاضله است. چنین تشابه و مناسبتی همواره میان نظام هستی و نظام مدینه‌ی فاضله وجود دارد.

ریاست مدینه‌ی فاضله

روشن است که همه‌ی اعضای مدینه‌ی فاضله، شایستگی تصدی مقام ریاست مدینه را ندارند. زعیم مدینه‌ی فاضله باید دارای روحی بزرگ و سرشتی عالی باشد و فضایل و توانایی‌هایی که لازمه‌ی انجام این وظیفه‌ی خطیر است در او جمع باشد. او باید به عالی‌ترین درجات تعقل و تفکر رسیده باشد تا بتواند مصالح مردم و شرایع و احکام را دریافت کند و آن‌ها را با وضوح و روشنی برای همگان بیان نماید و شرایط تحقق آرمان‌های الهی را در جامعه فراهم کند. یعنی زعیم مدینه در اصل کسی جز پیامبر خدا نمی‌تواند باشد.

پیامبر در زمان حیات خویش معلم و مدبّر و راهنمای مدینه‌ی فاضله است و پس از او

۱- عقل فعال در پاورقی صفحه‌ی ۴۳ توضیح داده شده است.

این مقام به امامان و جانشینان او واگذار می‌شود. به عقیده‌ی فارابی رئیس مدینه‌ی فاضله که راهبر مردم به سوی سعادت است باید خود به اعلا درجه‌ی سعادت بشری که همانا اتصال با ملک وحی یا عقل فعال است رسیده باشد. وحی انبیاء و الهامات اولیاء همگی ناشی از این اتصال دایمی است.

سیاست و سعادت

حال با توجه به مبانی ذکرشده، از دیدگاه فارابی به این پرسش بنیادی در فلسفه‌ی سیاست پاسخ دهید: «حقیقت سیاست چیست؟»

بلی، سیاست فعل و تدبیر زعیم مدینه‌ی فاضله است متناسب با تعالیم و الهامات روحانی و احکام و نوامیس و قوانینی که از مبدأ وحی و الهام سرچشمه گرفته است تا در مدینه نظام خیر و عدل تأسیس شود و گسترش یابد؛ صناعات و حرفه‌ها برحسب استعدادهای اهل مدینه تقسیم شود و اهل مدینه در این نظام خیر به فضایل و صفات انسانی آراسته گردند و شایستگی سعادت دنیا و آخرت در وضع و حال آن‌ها نمودار گردد. این سیاست، سیاست فاضله است و بدون قیادت چنان زعیمی، امکان اجرا و تحقق ندارد؛ یعنی، مراد فارابی از سیاست با معنای متداول سیاست در جهان امروز؛ فاصله‌ی بسیار دارد و سعادت، رکن جدایی‌ناپذیر آن است.

مدینه‌ی جاهله

فارابی در مقابل مدینه‌ی فاضله از اقسام دیگری از مدینه نام می‌برد. این مدینه‌ها برخلاف مدینه‌ی فاضله که مانند بدنی سالم و استوار است، به بدنی می‌مانند که از سلامت کافی برخوردار نیست و اعضای آن ناقص‌اند. از جمله‌ی این مدینه‌ها، می‌توان به مدینه‌ی جاهله اشاره کرد.

فارابی مدینه‌ی جاهله را چنین توصیف می‌کند: «مردمش نه سعادت را می‌شناسند و نه سعادت به خاطرشان خطور می‌کند. چنان‌که اگر ایشان را به سعادت راهنمایی کنند، بدان سوی نروند و اگر از سعادت برای آن‌ها سخن گویند، بدان اعتقاد پیدا نکنند. از خیرات جز سلامت جسم و فراخی در تمتع لذت‌ها نمی‌شناسند و اگر به آن دست یافتند، گمان می‌برند که

به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتند، پندارند که در بدبختی افتاده‌اند».

معلم ثانی

فارابی در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی به دلیل برخوردارگی از جایگاه والای علمی و فلسفی، معلم ثانی لقب گرفت. مورخان و محققان در باب این که چرا او به این عنوان خوانده شده است، دلایل گوناگونی را برشمرده‌اند.

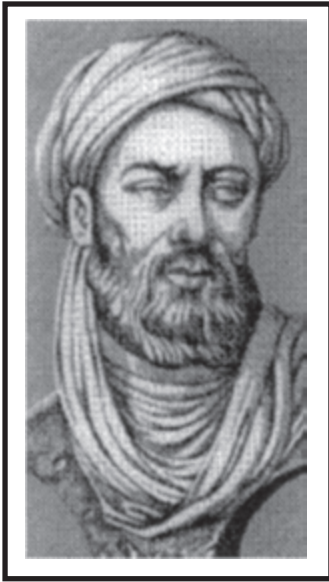
برخی او را به این دلیل که در منطق ارسطو مهارت خاصی داشت و آن را به صورت کاملاً تصحیح شده به زبان عربی تدوین کرد، شایسته‌ی این عنوان دانسته‌اند. به عقیده‌ی برخی نیز او بسیاری از مضامین فلسفه‌ی یونانی را که به دلیل اشتباه و قصور فهم مترجمان، مبهم و احياناً بی معنا جلوه‌گر شده بود، با استادی تمام اصلاح و تفسیر کرده و میراث فکری یونانیان را در حوزه‌ی جدیدی گردآورد و به همین دلیل معلم ثانی خوانده شد.

گرچه این دلایل در جای خود درست به نظر می‌رسند، اما اگر به آن‌ها اکتفا شود، مقام حقیقی فارابی در فلسفه ناشناخته باقی می‌ماند. لقب معلم ثانی تنها به جهت تمجید و تکریم از مقام علمی فارابی نیست بلکه در حقیقت، فارابی با مطالعه و هضم و جذب میراث فلسفی یونان از یک طرف و داشتن درک عمیق نسبت به معارف اسلامی و برخوردارگی از احساس‌های معنوی متعالی از سوی دیگر، اصول و مبادی جدیدی را در فلسفه بنا نهاد و براساس نظام فلسفی خویش در علم کلام، فقه، اخلاق، سیاست و ... چنان حکم کرد که این علوم در عین موافقت با دین از یک وحدت سازمانی برخوردار شوند. پس، مقام حقیقی فارابی و دادن عنوان معلم ثانی به او از آن جهت است که او مؤسس فلسفه‌ی اسلامی یا فلسفه‌ی نبوی است. این فلسفه در طول تاریخ فلسفه‌ی اسلامی به وسیله‌ی فلاسفه‌ی بزرگ دیگر بسط و تکامل یافت.

نمایندگان مکتب مشاء (۲)

ابن سینا

مطالعه آزاد



نادره‌ی روزگار حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به ابن سینا و ابوعلی سینا و با القاب پرشکوه شیخ‌الرئیس و حُجَّةُ الْحَقِّ شهرت دارد و در اروپا او را «اویسنا»^۱ و «اویسن»^۲ و «شاهزاده‌ی اطبا» می‌نامند، از داناترین و پرآوازه‌ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در سراسر جهان است. مقام رفیع علمی و گستردگی دانش و اندیشه‌ی او اعجاب و تحسین دوست و بیگانه را برانگیخته است.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در آفشنه از روستاهای بخارا متولد شد^۳. ما از زندگی ابن سینا بیش از هر فیلسوف مسلمان دیگری آگاهیم و این به برکت زندگی‌نامه‌ای است که ابو عبید جوزجانی، (متوفی ۴۳۸ ق) شاگرد وفادار وی

۱ - Avicenna

۲ - Avicenne

۳- تولد او در دوران پادشاهی امیرنوح بن منصور سامانی بود. مادرش «ستاره» اهل افشنه و پدرش «عبدالله» از اعیان بلخ و از فرقه‌ی اسماعیلیه بود و از خلافت فاطمیان حمایت می‌کرد و از کارمندان دولت سامانیان به‌شمار می‌رفت و در زمان امارت نوح بن منصور، حکومت قریه‌ی خُرْمِیْن به وی واگذار شده بود.

نگاشته است. بخش نخست این زندگی‌نامه، تقریر خود ابن سینا و بخش دوم آن گزارش و نوشته‌ی جوزجانی است. شیخ‌الرئیس به روایت جوزجانی می‌گوید: «... زمانی که همراه خانواده به بخارا آمدم، پدرم مرا به معلم قرآن و ادب سپرد و چون ده ساله شدم، قرآن و بسیاری از علم ادب آموخته بودم و مردم از من در تعجب بودند...»

سبزی‌فروشی در بخارا بود که حساب و هندسه هم می‌دانست. پدرم مرا نزد وی به شاگردی گذاشت و من از او ریاضی آموختم. بعد از آن، ابو‌عبدالله ناتلی^۱ به بخارا آمد و ادعای حکمت و فلسفه داشت و پدرم برای این که از درس او بهره برم، او را در مجاورت خانه‌ی خود منزل داد.

پیش از ورود ناتلی، من نزد اسماعیل زاهد^۲ به تحصیل فقه مشغول بودم و اسماعیل اهل عرفان و سلوک بود و من نزد او مبادی فقه و منطق را آموختم.

نخست نزد ناتلی شروع به خواندن باب «کلیات خمس» کردم. چون به تعریف جنس رسیدیم که: «جنس آن است که بر حقایق کثیر که در نوع مختلف‌اند، اطلاق می‌شود.» چند سخن بر او ایراد نمودم که بسی به شگفت آمد و به پدرم گفت: البته او را به غیر از تحصیل علم به کاری مشغول مساز. هر مسئله‌ای که ناتلی مطرح می‌کرد، می‌فهمیدم و بهتر از خود او آن را تصور می‌کردم. ظواهر منطق را نزد او آموختم و البته از دقایق منطق او را چیزی نبود. آن‌گاه، از پیش خود به مطالعه‌ی کتب مشغول شدم و علم منطق را محکم گردانیدم و شروع به خواندن کتاب «اقلیدس»^۳ کردم و چند شکل آن را نزد ناتلی خواندم و بقیه‌ی

۱- ابو‌عبدالله ناتلی اهل نائل طبرستان نخستین استادی بود که ابن سینا را با منطق آشنا کرد. از وی تألیفاتی هم به‌جای مانده است.

۲- اسماعیل، فقیه و زاهد معروف قرن چهارم.

۳- اقلیدس، هندسه‌دان بزرگ یونانی در قرن سوم قبل از میلاد.

کتاب را از پیش خود حل کردم؛ بعد به کتاب «مجسطی»^۱ پرداختم و چون از مقدمات آن فراغت یافتم، به اشکال هندسی رسیدم، ناتلی به من گفت که خودت مطالعه کن و آنچه می‌فهمی به من عرضه کن تا خطا و صواب آن را به تو بگویم. البته او بر حلّ مسائل کتاب توانایی نداشت و مطالب بسیاری بود که تا آن وقت نفهمیده بود و من به او فهماندم؛ پس ناتلی از بخارا به «گرگانج»^۲ رفت و من به تحصیل کتب طبیعی و الهی مشغول شدم و ابواب علم بر من مفتوح شد. پس از چندی به مطالعه‌ی کتب طبی علاقه‌مند شدم. علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم. بیماران را معالجه می‌کردم و با تجربه‌ی بسیار، راه‌های گوناگون معالجه‌ی بیماران بر من معلوم می‌شد. با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم؛ در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود؛ پس مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزاء فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شب‌ها را به مطالعه و طلب علم می‌گذراندم. هنگام مطالعه هر مطلبی به نظرم می‌آمد، مقدمات آن را می‌نوشتم، در آن نظر می‌کردم و شروط آن را منظور می‌داشتم تا آن که حقیقت آن بر من معلوم می‌شد؛ اگر در مسئله‌ای حیران می‌ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی‌بردم، به مسجد جامع می‌رفتم و نماز می‌گزاردم و نزد مُبدع کل، زاری و تضرع می‌کردم تا آن که بر من آشکار می‌گردید و شب به خانه برمی‌گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می‌شدم و چون خواب بر من غلبه می‌نمود یا ضعفی در خود مشاهده می‌کردم، تجدید قوا می‌کردم و باز به قرائت مشغول می‌شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل برای من مکشوف می‌شد. پیوسته این شیوه‌ی من بود تا آن جا که جمیع علوم را مستحکم گردانیدم و به قدر طاقت بشر بر آن‌ها واقف شدم و

۱- مجسطی تألیف بطلمیوس (۱۶۰-۹۰ میلادی) نخستین کتاب نجوم است و تدریس آن در دانشگاه‌های

قدیم رایج بوده است.

۲- گرگانج واقع در خوارزم، پایتخت خوارزمشاهیان بوده است.

آن چه در آن روزگار حاصل کردم، حال نیز بر همان باقی هستم و تا امروز چیزی بر آن اضافه نکرده‌ام. بدین ترتیب، علوم منطقی و طبیعی و سپس ریاضی را محکم گردانیدم و بعد از آن به علم الهی آمدم و کتاب «مابعدالطبیعه»^۱ را مطالعه کردم و چیزی از آن نفهمیدم و مقصود نویسندگان بر من معلوم نشد. چهل مرتبه آن را خواندم؛ به طوری که عبارات آن در حافظه‌ام ماند ولی مقصود آن را نفهمیدم. از خود مأیوس شدم و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست؛ تا آن که روزی در بازار کتابی در دست دلالی دیدم و او آن را بر من عرضه کرد و من قبول نکردم؛ اعتقاد این بود که فایده‌ای در این علم نیست. دلال به من گفت: صاحب این کتاب به پول محتاج است و کتاب را به سه درهم می‌فروشد؛ این را از او بخر. چون خریدم و در آن نظر کردم، کتابی بود از ابونصر فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه». به خانه آمدم و شروع به خواندن آن کردم و اغراض آن کتاب نیز بر من معلوم شد؛ زیرا عبارات کتاب در حفظ من بود. از این حادثه بسیار خوش حال شدم و در روز دیگر برای شکر خدا به فقرا صدقه‌ی بسیار دادم.

چون به هیجده سالگی رسیدم، از همه‌ی علوم فارغ بودم. در آن زمان، حافظه‌ی من از حال بیشتر بود و امروز پختگی من در علوم بیشتر است ولی مایه‌ی علمی من همان است که در اول آموختم و چیزی بر آن افزوده نگردید.

زندگی پرماجرا

در سال ۳۸۷ نوح بن منصور سامانی به سختی بیمار شد و پزشکان از معالجه او درمانده شدند. ابن سینا را فراخواندند و او به درمان توفیق یافت؛ بدین جهت در نزد امیر منزلت خاصی پیدا کرد و در کتابخانه‌ی سلطنتی سامانیان که شامل کتب بسیار ارزنده‌ای بود، به روی او گشوده شد. در سال ۳۹۲، زمانی که ابن سینا بیست و دو ساله بود، پدرش درگذشت و او به گرگانج رفت.

۱ - «مابعدالطبیعه» مهم‌ترین کتاب ارسطوست.

امیر آن‌جا، علی بن مأمون و وزیرش ابوالحسن سهیلی که دوستدار دانش بودند، مقدمش را گرامی داشتند و او چند صباحی در آن‌جا به آسایش گذرانید و در آن‌جا با دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراقی، معاشرت و هم‌نشینی داشت اما این دوره دیری نپایید و او از ترس سلطان محمود غزنوی، به ناگزیر گرگانج را ترک کرد و پس از طی راهی طولانی به قصد دیدار قابوس بن وشمگیر وارد گرگان شد اما به دیدار او موفق نشد؛ زیرا پیش از ورود وی، قابوس درگذشته بود.

پس از چندی، ابن سینا به ری رفت و مجدالدوله‌ی دیلمی را که به بیماری مالیخولیا دچار شده بود، درمان کرد و کتاب معاد را برای وی تألیف نمود. از آن‌جا به قزوین و از قزوین به همدان رفت (حوالی سال ۴۰۵) و در این شهر با شمس‌الدوله‌ی دیلمی، برادر مجدالدوله، دیدار نمود؛ و بیماری قولنج امیر را درمان کرد و در نزد او به قدری قرب و عزت یافت که به مقام وزارت رسید.

در سال ۴۱۲ شمس‌الدوله درگذشت. با وجود این که سماء‌الدوله پسر و جانشین شمس‌الدوله اصرار می‌ورزید که ابن سینا در سِمَت وزارت بماند اما او درخواست امیر جدید را رد کرد و پنهانی به علاء‌الدوله در اصفهان نامه‌ای فرستاد و در آن به اقامت در دربار وی اظهار تمایل کرد. در این هنگام، یکی از وزرای سماء‌الدوله که از دشمنان سیاسی و دیرینه‌ی ابن سینا بود، راز نامه‌ی او را نزد امیر فاش ساخت. امیر خشمگین شد و شیخ را در قلعه‌ای زندانی کرد. ابن سینا پس از چهار ماه بخشوده شد.

پس به‌طور ناشناس و به اتفاق برادر و شاگرد وفادارش جوزجانی و دو غلام با جامه‌ی درویشان به اصفهان رهسپار شد و در آن شهر نزد علاء‌الدوله و خواص او حرمت و عزت فراوان یافت. امیر در اصفهان که در آن زمان مرکز علمی و فرهنگی مهمی بود، در شب‌های جمعه مجلس مناظره‌ای ترتیب می‌داد که در آن همه‌ی علما و حکمای شهر حاضر می‌شدند. در این جلسات برتری کامل ابن سینا بر همه روشن و آشکار شد. با حمله‌ی مسعود غزنوی به

اصفهان در سال ۴۲۵، بار دیگر زندگی این حکیم بزرگ دگرگون شد و آرامش او به هم خورد و بخشی از کتاب‌هایش به غارت رفت. چون علاءالدوله آهنگ همدان کرد، ابن سینا به همراه وی، دیگر بار به همدان رفت و در این مسافرت بیماری قولنج او - که قبلاً تا حدودی درمان شده بود - عود کرد. او این بار احساس می‌کرد که دیگر یارای مقابله با بیماری را ندارد؛ لذا از ادامه‌ی درمان دست کشید و گفت: «نفسی که تدبیر بدن من به عهده‌ی اوست، از تدبیر عاجز شده و دیگر درمان سودی ندارد».

چند روزی به این حال گذشت؛ شیخ دارایی خود را به فقرا بخشید و روزها و شب‌ها به تلاوت قرآن و نماز و نیایش پرداخت. سرانجام، در آیین تشیع و با اعتقاد و پارسایی کامل در سپیده‌دم روز آدینه اول رمضان المبارک سال ۴۲۸ در سن پنجاه و هشت سالگی دیده از جهان فرو بست.

تألیفات و شاگردان

شیخ‌الرئیس، علی‌رغم زندگانی ناآرام و پرفراز و نشیبی که داشت، اندیشمند و نویسنده‌ای پرکار بود. با مراجعه به آثار او می‌توان نبوغ سرشار و وحدت ذهن این حکیم بزرگ را دریافت. او حتی در توان‌فرساترین شرایط هم از فعالیت و خلاقیت باز نمی‌ایستاد. در ایامی که متواری بود و به‌طور ناشناس در خانه‌ای سکنی گزیده بود، جوزجانی از او خواست تا کتاب «شفا» را به پایان رساند. بنا به گفته‌ی جوزجانی، در آن هنگام، شیخ هیچ کتاب یا مرجعی در اختیار نداشت اما هر روز ۵۰ ورق می‌نوشت تا این که همه‌ی طبیعیات و الهیات شفا و سپس بخشی از منطق را به پایان آورد. جوزجانی در جای دیگر می‌نویسد: «من بیست و پنج سال در خدمت و مصاحبت او بودم و هرگز ندیدم که هرگاه کتاب تازه‌ای به دستش می‌رسد، آن را از آغاز تا پایان بخواند بلکه تنها به قسمت‌های دشوار و مسائل پیچیده‌ی آن و نظریات نویسنده می‌پرداخت تا به مرتبه‌ی وی در آن دانش و درجه‌ی فهم او پی ببرد».

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه خود، شاگردانی چون ابو عبید جوزجانی و ابوالحسن بهمینار و دیگران را که در علم و حکمت اندیشه‌های توانایی داشتند، پرورش

داد. از او متجاوز از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه به یادگار مانده که برخی از آن‌ها قرن‌ها در مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده است. از مهم‌ترین آثار اوست:

۱- **قانون:** این کتاب نوعی فرهنگ‌نامه‌ی پزشکی است و از معروف‌ترین و مؤثرترین آثار او در حوزه‌ی این علم محسوب می‌شود. کتاب قانون تاکنون به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است و در حدود سی شرح و حاشیه بر آن نوشته‌اند. این کتاب در مراکز علمی مشرق زمین عالی‌ترین مرجع طبابت بوده، از قرن دوازده تا هفده میلادی در دانشگاه‌های غرب تدریس می‌شده و نهایت اعتبار و شهرت را داشته است.

۲- **شفا:** این کتاب عظیم که نوعی دایرةالمعارف علمی و فلسفی است، در هیجده جزء مشتمل بر همه‌ی ابواب فلسفه یعنی منطق، ریاضی، طبیعی و الهی نگارش یافته است. شفا کامل‌ترین مرجع در معرفی حکمت مشائی و دیدگاه‌های طبیعی و مابعدالطبیعی آن به‌شمار می‌رود. این کتاب نیز به زبان‌های مهم دنیا ترجمه شده است و بسیاری بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند و در حوزه‌های علمی و دانشگاه‌ها از کتب معتبر فلسفی به حساب می‌آید.

۳- **نجات:** این کتاب در واقع شکل مختصر کتاب شفاست. گفته می‌شود بخش ریاضی آن را جوزجانی نوشته و به آن افزوده است. این کتاب نیز به زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده و شروحن بر آن نوشته شده است.

۴- **انصاف:** این کتاب در بیست جزء و مشتمل بر بیست و هشت هزار مسئله در حمله‌ی غزنویان به اصفهان به غارت رفته و تنها چند جزء آن باقی مانده است. ابن‌سینا در این کتاب به داوری میان آرای حکمای شرق و غرب می‌پردازد.

۵- **اشارات و تنبیهات:** این کتاب خلاصه‌ای از حکمت و آخرین دیدگاه‌های فلسفی ابن‌سیناست.

۶- **دانشنامه‌ی علایی:** به زبان پارسی است و در اصفهان برای علاءالدوله کاکویه نوشته است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است.

ابن سینا و طبیعت

طبیعت‌شناسی ابن سینا یکی از برجسته‌ترین ابعاد فکری اوست. به نظر ابن سینا روش مطلوب و مناسب برای تحقیق در عالم طبیعت آن است که با هدف و غایت خلقت جهان سازگار باشد.

طبیعت در فلسفه‌ی ابن سینا مرتبه‌ای از هستی است که رو به سوی مقصد خاصی دارد؛ همه‌ی پدیده‌های آن معنی دارند و حکمت بالغه‌ی آفریدگار از در و دیوار آن آشکار است.

هر سو که دویدیم همه روی تو دیدیم

هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم

هر سرو روان را که در این گلشن دهرست

بر رُسته‌ی بستان و لب جوی تو دیدیم

عالم طبیعت را لطف و عنایت باری تعالی پدید آورده است و همه‌ی اجزاء آن، چنان تألیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن یعنی نظام احسن را تحقق می‌بخشند.

به نظر ابن سینا:

«عنایت، احاطه و شمول علم باری تعالی بر همه‌ی موجودات است و ضروری است که همه‌ی موجودات مطابق آن باشند تا نیکوترین نظام پدید آید و چنین نظامی معلول ذات واجب تعالی و شمول علم اوست. پس، موجودات بر طبق علم الهی بوده و نیکوترین نظام را تشکیل داده‌اند.»^۱

ابن سینا مبدأ درونی همه‌ی اشیا را نیز که سبب حرکت و سکون آن‌ها می‌شود، طبیعت^۲ آن اشیا تعبیر می‌کند. به نظر او طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال سوق می‌دهد^۳؛ به شرطی که موانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آن چه ظاهراً شرّ و بدی به نظر می‌رسد – مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع ویرانگر طبیعی

۱- اشارات و تنبیهات، نمط هفتم، فصل بیست و دوم، اشاره.

۲- رجوع کنید به کتاب فلسفه‌ی سال سوم دبیرستان، درس علت‌های چهارگانه.

۳- تأثیر طبیعت شیء در حرکت اشیا به سوی غایت، به مدد مجردات و به‌خصوص عقل فعال است که از

مبانی فلسفی حکمای مشاء به‌شمار می‌رود.

هم چون سیل و طوفان و زلزله ، - همگی برای نظام کلی جهان لازم اند.
زردشدن و فرو ریختن برگ‌های سبز در پاییز و خواب طبیعت در زمستان ظاهراً
نقص بعد از کمال است اما در حقیقت همه‌ی فصول برای حفظ اعتدال در طبیعت در پی
یک‌دیگرند و در مجموع، خیر و کمال طبیعت را تأمین می‌کنند. همه‌ی بدی‌های ظاهری در
واقع زمینه‌ساز خیر و کمال بیشتر در طبیعت هستند.

بیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
در عالم طبیعت، اعتدال و هماهنگی بی‌ظنیری به چشم می‌خورد و همه‌ی موجودات
به نحوی خلق شده‌اند که سهم و اثر خاصی در حفظ نظام طبیعت دارند. از این رو، مطالعه
و تحقیق درباره‌ی جهانی که حکمت بالغه‌ی آفریدگاری دانا در آن جلوه‌گر است، دانشمند
و محقق را به معرفت الهی و چگونگی آفرینش او رهنمون می‌گردد.

علم واقعی به هر شیء، علم به حقیقت آن شیء یعنی رابطه‌ی وجودی آن با وجود
مطلق و لایتناهی مبدأ کل جهان هستی است. همه‌ی موجودات جهان در وجود و آثار خود
به فیض و عنایت دایمی او نیازمندند. شیخ‌الرئیس در این باره می‌گوید :

«آیا می‌دانی که پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی‌نیاز مطلق است و
هیچ چیز در هیچ چیز از او بی‌نیاز نیست. ذات هر چیزی از آن اوست؛ زیرا ذات هر چیزی یا
از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس
همه‌ی چیزهای دیگر، بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»^۱

پس علم حقیقی به هر چیز در یرتو ارتباط آن با مبدأ وجود حاصل می‌شود و آنچه از
راه فرضیه و مشاهده و تجربه و استقرا به دست می‌آید، تنها ابعاد ظاهری اشیا است. دانشمند
حقیقی هرگز به این ظواهر اکتفا نمی‌کند بلکه همواره می‌کوشد تا به کُنه اشیا پی ببرد و آن را
در یرتو نور هستی مطلق مشاهده کند. این علم همان است که خشوع و خشیت را در نهاد
دانشمند تقویت می‌کند و او را به خضوع در برابر حق و اوست: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ**^۲؛ تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند.

۱- اشارات و تنبیهات، نمط ششم، فصل چهارم، تذئب.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

بنابراین، از دیدگاه بوعلی سینا علوم طبیعی نیز مانند مابعدالطبیعه یک جنبه‌ی درونی و سرّی دارند و شیخ در بسیاری از آثار خود، کشف یک نکته‌ی علمی را کشف سرّی می‌داند که خود اسرار دیگری را در پی دارد. تحقیق علمی هرگز از رازی که در کنه جهان طبیعت است، پرده بر نمی‌دارد بلکه آگاهی انسان را از هویت رازآلود جهان افزایش می‌دهد. عالم حقیقی کسی است که در برابر این هویت اسرارآمیز جهان در حیرت و شگفتی است. پس در نظر ابن‌سینا، جهان‌شناسی شناخت قوانین طبیعت از طریق تجربه و آزمایش نیست بلکه شناختی است که به مدد اصول اثبات شده‌ی مابعدالطبیعه حاصل آمده و غایت آن درک جهان طبیعت است و منظور از جهان طبیعت قلمرو فیض حق و مرتبه‌ای از جهان هستی است که ما را به شناخت واجب‌الوجود و نظام احسن جهان نزدیک‌تر می‌کند.

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
مثلاً شیخ در کتاب قانون ابتدا اصول کلی طب را بر وفق مبانی مابعدالطبیعه بیان می‌دارد و سپس به مشاهده و استقرا می‌پردازد و روشی اتخاذ می‌کند که به روش تجربی علوم جدید شباهت بسیاری دارد. در نورشناسی، علم هیئت، روان‌شناسی، زمین‌شناسی و حتی ریاضیات نیز روش شیخ همین است؛ در حقیقت؛ به نظر ابن‌سینا مطالعه و تحقیق همه‌ی مراتب وجود را شامل می‌شود و توجه به مرتبه‌ای از هستی، او را از دیگر مراتب غافل نمی‌سازد. او می‌کوشد چیزهای جزئی را که از راه تجربه به دست می‌آورد، به اتکای نیروی عقلانی در یک بینش کلی نسبت به جهان، به یک‌دیگر پیوند دهد.

انسان و جهان

مطالب ذکر شده به رابطه‌ی بین انسان و جهان معنای تازه‌ای می‌بخشد و نشان می‌دهد که میان انسان و جهان نوعی هماهنگی و تطابق درونی و بسیار عمیق برقرار است. ابن‌سینا جهان را عالم کبیر و انسان را عالم صغیر می‌داند؛ به اعتقاد او تمام عناصر طبیعت به بهترین شکل در بدن انسان امتزاج یافته و تمام مراتب هستی به طور مجمل در نفس او به هم پیوند خورده است. هر اندازه نفس آدمی به کمالات بیشتری آراسته شود و از طریق تزکیه و تهذیب به مراتب بالاتری از مجرد ارتقا یابد، تناسب او با عالم هستی آشکارتر می‌شود. اطاعت از

احکام شریعت و انجام فرایض و عبادت‌ها و مراعات زهد و ریاضت، انسان را با نظام جهان بیشتر مانوس می‌سازد و او را برای کسب فیوضات عالم بالا آماده‌تر می‌کند.

ابن سینا قوت نفس انسان را منشأ کرامت‌ها و معجزات می‌داند. به عقیده‌ی او، نفس آدمی به مرتبه‌ای می‌رسد که طبق قوانین و نوامیس جهان می‌تواند در آن تصرف کند؛ مثلاً وقتی انسان پاک‌دلی برای نزول باران دعا می‌کند، اجابت دعای او حاصل اتصال دل او با مبادی هستی است. پیامبران نیز چنین‌اند؛ نفس قدسی و ملکوتی آن‌ها به حدی با نظام جهان مرتبط است که بدون کتاب و معلم، نسبت به اشیا علم پیدا می‌کنند، در نفوس آدمیان تصرف کرده آن‌ها را به سوی غایت هستی هدایت می‌نمایند.

بنابراین، بین انسان و جهان نوعی یگانگی برقرار است. رابطه‌ی انسان و جهان رابطه‌ای خصمانه نیست؛ انسان برای نابودی جهان خلق نشده است و غایت خلقت او قهر و غلبه بر جهان نیست بلکه انسان و جهان همدم و هم‌راز یک‌دیگرند.

عشق به هستی

از دیدگاه ابن سینا، انس میان انسان و جهان بر پایه‌ی عشقی است که در عالم هستی جریان دارد. خداوند آفریننده‌ی عالم است و عشق او به همه‌ی مخلوقات در مراتب هستی جاری است و در هر مرتبه به شکلی جلوه‌گر می‌شود.

کل اشیا از عقول و از نفوس و از صور

از مواد و غیر آن، از عشق حق بریاستی

بوعلی سینا در رساله‌ای که درباره‌ی «عشق» نوشته است، آن را علت پیدایش جهان می‌داند و می‌نویسد:

«هریک از ممکنات به واسطه‌ی جنبه‌ی وجودی که در اوست، همیشه شایق به کمالات و مشتاق به خیرات است و برحسب فطرت خود از بدی‌ها گریزان است. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای وجود ممکنات است، عشق می‌نامیم.»

انس انسان با طبیعت ناشی از تشابه عالم صغیر و عالم کبیر است. همین تشابه و سنخیت در گوهر انسان و جهان سبب عشق و محبت بین آن‌هاست و آنچه همه‌ی اجزاء

جهان و از جمله، گوهر وجود انسان را به سوی خود می‌کشاند، جاذبه‌ی همان عشق الهی است که در کنه جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.

طبايع جز كشمش كارى ندانند حكيمان اين كشمش را عشق خوانند
گر اندیشه كنى از راه بينش به عشق است ايستاده آفرينش

حکمت مشرقی

پیش از خاتمه‌ی این بحث کوتاه درباره‌ی ابن سینا، باید به جنبه‌ی دیگری از نبوغ شگرف او اشاره کنیم. وی به عنوان زعيم همه‌ی فلاسفه‌ی مشاء در اواخر عمر کتابی به نام «منطق المشرقیین» تألیف کرد. این کتاب، خود مقدمه‌ی کتاب جامع‌تری بوده است. ابن سینا در این کتاب یادآوری می‌کند که فلسفه‌ی مشائی و آثار بزرگ او در این فلسفه – مثل شفا و نجات – تنها صورت ظاهری حکمت است و برای عامه‌ی مردم نوشته شده است. حکمت مخصوص برگزیدگان و خواص، «فلسفه‌ی مشرقی» است و آن‌را باید «علم خواص» نامید. افسوس که بقیه‌ی این کتاب مفقود شده و نمی‌توان به‌طور قطع، نظر داد که مقصود ابن سینا از این مقدمه‌ی شورانگیز چه بوده است.

در میان آثار ابن حکیم بزرگ به تألیفاتی برمی‌خوریم که با نوشته‌های مشائی وی که صرفاً جنبه‌ی استدلالی دارد و در قالب براهین محض منطقی نگاشته شده است، تفاوتی چشم‌گیر دارد. گمان می‌رود که این رسایل، پاره‌هایی از همان «فلسفه‌ی مشرقی» باشد که او در صدد توضیح آن بوده است. علاوه بر «منطق المشرقیین»، سه فصل اخیر آخرین کتاب وی یعنی «اشارات و تنبیهات» به عالی‌ترین مضامین و دیدگاه‌های عرفانی او اختصاص یافته است.

علاوه بر این، ابن سینا سه داستان نیز به زبان رمز و تمثیل به نام‌های «حَیِّ بن یَقْظان»، «رسالة الطیر» و «سلامان و اَبسال» نوشته است که مطالعه‌ی آن‌ها ابعاد مهمی از «حکمت مشرقی» او را آشکار می‌سازد.

در این نوشته‌ها جهان به نحوی بسیار شاعرانه تصویر شده است. ابن سینا بر وظیفه‌ی فرشتگان به مثابه راهنمایان بشر و نیروهایی که تدبیر جهان به عهده‌ی ایشان است، تأکید

فراوان دارد. فرشته‌شناسی یکی از ارکان «فلسفه‌ی مشرقی» ابن سیناست. عقل آدمی در سیر تعالی خود از فرشته نور می‌گیرد و هدایت می‌شود^۱.

مضمون حکایات

در رساله‌ی حی بن یقظان، عارف، سفر معنوی خود را آغاز می‌کند. او با ارشاد و راهنمایی مرشد خویش قدم به عالم مجردات می‌گذارد. ابن سینا عالم مجردات را که جهان انوار ملکوتی است، به شرق تشبیه می‌کند. همان‌طور که غرب تمثیل زمین و عرصه‌ی دگرگونی و آکنده از ظلمت و تاریکی است. پیر یا مرشد طریق – که حی بن یقظان نام دارد – به صورت فرشته‌ای بر سالک ظاهر می‌شود و جهانی را که سالک باید از آن عبور کند و نیز رموز و اسرار آن را برای او شرح می‌دهد. سپس سالک را دعوت می‌کند تا به همراهی او قدم در راه این سفر خطرناک بگذارد.

ترک این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در رساله‌ی الطیر، سالک دعوت پیر را می‌پذیرد و از خواب غفلت بیدار می‌شود و به اتفاق این ملک که او را هدایت می‌کند، از ورطه‌ها و پرتگاه‌های کوه قاف^۲ می‌گذرد. ابن سینا این سیر درونی نفس را به پرواز یک پرنده تشبیه کرده است. رساله‌ی سلامان و ابسال آخرین پرده‌ی این حکایت است و در آن، سالک سرانجام از این مرحله می‌گذرد و پای در اقلیم نور و حیات می‌گذارد.

عارفی که این سفر را به پایان رسانیده و از قلمرو ماده گذشته است، صورت کامل عالم صغیر – یعنی مثال و نمونه‌ی عالم کبیر – می‌شود و واسطه‌ای است که عنایت و لطف پروردگار را به همه‌ی موجودات منتقل می‌سازد. گویی در وصال عارف با حق، همه‌ی جهان و تمام مراتب وجود بار دیگر به اصل خود باز می‌گردد. چنان که حیات عارف، حیات همه‌ی جهان و خضوع او در پیشگاه الهی، خضوع همه‌ی جهان به درگاه آن حکیم رحیم است.

۱- در حکمت اسلامی، این فرشته به عقل فعال تعبیر می‌شود.

۲- نام کوهی اسطوره‌ای که مثال از راه صعب‌العبور تکامل معنوی نفس است.

ابن‌سینا نتوانست حکمت مشرقی را بنیان‌گذاری کند اما اشارات او در جهان اسلام تأثیراتی به سزا به‌جا نهاد و این‌گونه بود که یک قرن و نیم پس از او شیخ شهاب‌الدین سهروردی حکمت اشراق را بنیان نهاد.

تأثیر ابن‌سینا

تأثیر ابن‌سینا بر حوزه‌ی گسترده‌ی علوم و فلسفه‌ی اسلامی انکارناپذیر است. هر زمان که در شاخه‌ای از علم و فلسفه‌ی اسلامی پیشرفتی حاصل شده است، اثری از او دیده می‌شود. همه‌ی فیلسوفان بعد از ابن‌سینا به نحوی وامدار تفکر او هستند و در بسیاری از اصول و مبانی با او هم‌عقیده‌اند.

شعاع اندیشه‌ی ابن‌سینا نه تنها در جهان اسلامی بلکه حتی در اقالیم دوردست و تا مغرب زمین نیز پرتوافکن شده است. در قرن دوازدهم میلادی، ترجمه‌ی بعضی از آثار ابن‌سینا به زبان لاتینی آغاز شد. بخش‌هایی از شفا و نجات و نیز تمام کتاب قانون، ترجمه و تدریس گردید. علاقه به آثار ابن‌سینا و ترجمه‌ی آن‌ها در قرون وسطی ادامه یافت و حتی به دوره‌ی رنسانس نیز رسید.

آرای علمی و فلسفی ابن‌سینا از قرن دوازدهم میلادی به بعد در مراکز علمی اروپا مؤثر واقع شد. مراکز علمی سالرنو و مونپلیه بیشتر از طب بوعلی و دانشگاه‌های پاریس و اکسفورد از فلسفه‌ی او تأثیر پذیرفتند.

«اتین ژیلسون» فیلسوف مسیحی معاصر به‌خوبی ثابت می‌کند که در قرن دوازدهم، در مغرب زمین یک مکتب لاتینی ابن‌سینایی پدید آمد و نوعی جهان‌شناسی الهی را در دسترس اندیشمندان مسیحی قرار داد. به این ترتیب، فرشته‌شناسی ابن‌سینا هم مورد توجه قرار گرفت. البته این بخش از تفکر ابن‌سینا کم‌تر نفوذ یافت اما جنبه‌ی صرفاً استدلالی فلسفه‌ی او و آثار علمی‌اش در اندیشه‌ی مغرب زمین تأثیری ژرف و پایدار داشته است.